



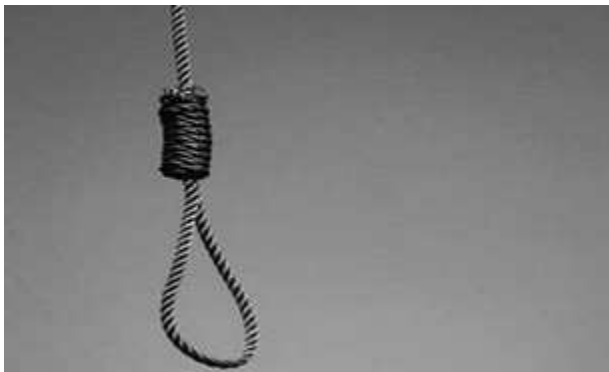
داستانی واقعی

قتل شوهر به خاطر یک سرگرمی / گفتگو با زن خیانتکار قبل از اجرای حکم اعدام

زن 32 ساله ای که به خاطر برقراری یک ارتباط اینترنتی، همسر خود را به قتل رسانده بود، هنگام بازسازی صحنه قتل گفت: هیچ گاه فکر نمی کردم با پاسخ دادن به یک ایمیل ناشناس این گونه زندگی ام در معرض تراج قرار گیرد.

تاریخ: ۱۹ خرداد ۱۳۹۴ - ۱۱:۳۳

کد خبر: ۵۲۲۶۳۵۴



به گزارش **خبرنگار حوادث گروه اجتماعی باشگاه خبرنگاران**، پله های بند زندانیان محکوم به اعدام را یکی یکی بالا می رفتم وارد راهروهایی که به نظر بیهوده می آمدند و دیوارهایی که سنگ سفید و مشکی داشتند و به آشفتگی دامن می زدند، شدم؛ بعد از پله ها دری بود که باز شد. ماموری کنار چارچوب ایستاده بود، گفت: "این خانم دقیقه 90 زندگی را طی می کند، بعید می دانم با شما صحبت کند ولی امتحانش ضرری ندارد".

با چهره ای روبه رو شدم که غم از سر و رویش می چکید ... زنی که چند دقیقه دیگر سرود مرگ را می خواند ... گفتم این گزارش را بنویسم شاید ضرب تازیانه این سرود، بر تن زنی دیگر، بر اثر یک هوا و هوس کوچک یا نه یک اشتباه کوچک نواخته نشود

زن 32 ساله نگاه مضحک و دل کننده از دنیایش را بر چشمانم گره زد و گفت می خواهی بنویسی، خبرنگاری،

چقدر پیر شده بود دلم می لرزید چون نیم ساعت دیگر باید فقط با صدای ضبط شده اش بقیه داستانم را می نوشتم؛ در حالیکه داشتم فکرم را جمع و جور می کردم؛ گفت شاید کسی را کشته ام ...

بلاخره با صدای نفس های تند و مقطع مقطع، شروع کرد به درد دل کردن:

هیچ گاه فکر نمی کردم با پاسخ دادن به یک ایمیل ناشناس این گونه زندگی ام در معرض تراج قرار گیرد و با دست خودم آن هم فقط به خاطر یک کنجکاوی مسخره آشیانه ای را که چند سال برای ساختنش زحمت کشیده بودم، ویران کنم...

می دانم اشتباه جبران ناپذیری را مرتکب شده ام اما من فقط قربانی یک کنجکاوی احمقانه شدم تا جایی

که دیگر چیزی برای باختن در زندگیم باقی نمانده است ...

در حالیکه قلبش را به شدت گرفته بود و فقط می خواست حرف بزند اما نمی توانست به او یک لیوان آب دادم تا کف دهانش که را که دور لب ترک خورده اش جمع شده بود رقیق کند. شاید گلویش تازه شود ...

زبانش نمی چرخید که چیزی بگوید ، اما باز ادامه داد :

چند ماه قبل زمانی که داشتم ایمیل را چک می کردم با یک آدرس ناشناس ایمیلی با عنوان «سلام» برایم فرستاده شد .

تردید داشتم که به آن پیام پاسخ بدهم یا نه؟! در همین افکار سیر می کردم که به خاطر یک کنجکاوی ساده تصمیم گرفتم فرستنده پیام را سر کار بگذارم به همین دلیل در پاسخ او پیامی با این مضمون «علیک سلام خوب که چی، کاری داشتی!» برایم فرستادم، اما همین پاسخ کوتاه به آتشی تبدیل شد که شعله های آن تمام زندگی ام را سوزاند.

ارتباط پیامکی من و آن فرد که خود را " افشین " معرفی کرده بود این گونه آغاز شد و مدتی ادامه یافت من هم که فکر می کردم طرف مقابلم شخص ساده لوحی است و برای سرگرمی بد نیست او را سر کار گذاشته ام ،مدام به پیام هایش پاسخ می دادم .

زن در حالیکه بیصدا گریه می کرد ،گفت :دیگر به پیام های شبانه او عادت کرده بودم این ارتباط تا آن جا پیش رفت که جملات مبتذل و مستهجن برای یکدیگر ارسال می کردیم.

تا این که او از من درخواست ملاقات کرد، به همین خاطر سر قرار با او رفتم ...

اما وقتی چشمم به جوانی که سرقرار آمده بود، افتاد تازه فهمیدم چه اشتباه بزرگی مرتکب شده ام؛ او هیچ کسی غیر از همسرم رضا نبود .

روزگارشیرنم تلخ شد در حالیکه دیگر صدایش را سخت می شنیدم ، ادامه داد : رضا در حالیکه در خیابان داد می زد که تو لیاقت زندگی نداری قسم خورد که آبروی من را می برد و من را طلاق می دهد؛ اینگار خودش در این ارتباط بیگناه است ؛اصلا رضا چرا می خواست اینجوری عشق من را نسبت به خودش بسنجد .

دیگر نمی دانستم چه کار کنم یک ماه زندگیم کتک و اشک و آه شده بود ، فضای خانه برایم غیر قابل تحمل بود ؛تا بلاخره آن شب شیطانی آمد طبق نقشه ای که داشتم رضا در حالیکه در طبقه بالا در حال استراحت بود، آمیوه را برای او بردم؛ شوهرم در حالیکه از سرنوشت شومی که در انتظارش بود، بی خبر بود آن را یک نفس نوشید،چند دقیقه بعد پلک هایش سنگین شد و به خواب رفت. حالا نوبت اجرای مرحله بعدی نقشه ام بود با تمام توان برای رهایی از تهمت ها و حرف های رضا، دستان لرزانم را بر گلویش فشار دادم و همان شب جنازه او را را به اطراف شهر برده و در آنجا رها کردیم.

ابتدا باورش برایم سخت بود که به شوهرم خیانت کرده و او را کشته ام. اما دیگر همه چیز تمام شده بود. فکر می کردم نقشه ام حساب شده است و هیچ وقت هیچ کس از راز زندگیم با خبر نمی شود ! حالا نمی دانم با ننگ خیانت ، قتل و رسوایی چه کنم. ای کاش همه آن چیزی که اتفاق افتاده فقط یک خواب بود.

صدای مامور زندان سکوت مطلقى که بين من و آن زن بود را شکست وقتى طناب زردرنگ اعدام دور گردنش بسته شد، آخرين سکناس پايان زندگى آن زن رقم خورد و فقط 14 ثانيه دست و پا زدن آخرين تلاش هاى اين زن براى ادامه زندگيش بود .

اى کاش خانواده ها در زمان بگو مگو هاى خانوادگى به عاقبت کار قبل از اينکه دير شود ، بيشتر توجه کنند؛ اميدوارم روزگارتان پر مراد، روزهايتان شاد شاد ، آسمانتان بى غبار و قلبتان از هر غصه اى پاک و بخت و تقدیرتان به خير و عمر و سرنوشتتان تابناک باشد.

تهيه و تنظيم : آرزو خاکپور

انتهای پیام/